

دنیای قشنگ نو

آلدوس هاکسلی

ترجمه سعید حمیدیان



انتشارات نیلوفر

بخش یکم

عمارتی پت و پهن و خاکستری‌رنگ، تنها دارای سی و چهار طبقه. بالای در اصلی، این کلمات: «کارخانه مرکزی تخم‌گیری و شرطی‌سازی لندن»^۱ و روی یک سپر، شعار دولت جهانی: «اشتراک، یگانگی، ثبات». اتاقی درندشت در طبقه هم‌کف، رو به شمال قرار داشت. نور تند و باریکی که نسبت به تابستان آنسوی شیشه‌ها و گرمای گرمسیری خود اتاق سرد بود، از پنجره به درون خیره می‌شد، حریصانه به دنبال مانکن آراسته‌ای می‌گشت که هیأت بیجان مرغ پرکنده‌ای داشت اما جز شیشه و نیکل و فروغ سرد ظروف چینی لابراتوار چیزی نمی‌یافت. انجماد به انجماد پاسخ می‌داد. شلوار کار کارگران سفید بود و دستکشهایی از لاستیک زردگون و مرده‌رنگ به دست داشتند. روشنایی منجمد و مرده بود و پرهیبی بیش نبود؛ تنها از لوله‌های زرد میکروسکوپی جسمی غنی و زنده وام می‌کرد که مثل کره در طول لوله‌های شفاف دراز کشیده بود، به صورت رگه‌های قشنگ، یکی بعد از دیگری، در ردیفی طولی، روی میزهای کار.

۱. Some pallid shape of academic goose-flesh ظاهر آکنابه از علائم مختصری از حیات

مصنوعی است.

«مدیر» که در را باز می‌کرد گفت: «اینجا هم اتاق تلقیح است.»
 هنگامی که مدیر کارخانه‌های تخم‌گیری و مرکز شرطی‌سازی وارد اتاق شد، سیصد تلقیح‌کننده در سکوتی فرورفته بودند که انگار نفس هم نمی‌کشیدند؛ اگر هم کسی چیزی به‌نجوا می‌گفت یا سوتی می‌زد از بی‌توجهی ناشی از استغراق کامل بود. دسته‌ای از شاگردان نوپا، خیلی جوان، سرحال و نارس، ترسان و بره‌وار او را سایه‌به‌سایه دنبال می‌کردند. هر یک از آنها دفترچه‌ای به‌همراه داشت که هرگاه عالیجناب دهان باز می‌کرد، در آن او نینداز خرچنگ‌قورباغه می‌کرد. درست از دهان مبارک، که افتخاری استثنایی بود. دی.اچ.سی.^۱ مرکز تخم‌گیری لندن همیشه اصرار داشت که شاگردان تازه‌اش را در قسمتهای مختلف شخصاً هدایت کند. توضیحی هم که برایشان می‌داد این بود: «فقط می‌خواهم یک انگار کلی به‌شما بدهم.» چون بالاخره اگر قرار بود کارشان را با هوشیاری انجام بدهند می‌بایست -ولو به‌اندازه‌ای اندک- انگاری کلی در باره آن داشته باشند تا برای جامعه اعضایی مفید و سعادتمند بشوند، زیرا جزئیات، چنانکه همه می‌دانند، در مسیر فضیلت و سعادت است و کلیات از نظرگاه عقل در حکم شرهای ناگزیر. مشبک‌کارها و تمربازها هستند که ستون فقرات جامعه را تشکیل می‌دهند، نه فیلسوفان.

مدیر با ملایمتی که کمی تهدیدآمیز هم بود به‌آنان لبخند می‌زد و اضافه می‌کرد: «از فردا به‌کار جدی می‌پردازید. وقتی برای کلیات ندارید. ضمناً...»

«ضمناً» مایه افتخاری بود. یگراست از دهان مبارک، توی دفترچه. بچه‌ها دیوانه‌وار خرچنگ‌قورباغه می‌کردند.

مدیر بلندقد و باریک ولی راست‌اندام جلو رفت و وارد اتاق شد. چانه‌ای دراز داشت و دندانهایی درشت و تقریباً پیش‌آمده، که وقتی

۱. D.H.C مخفف Director of Hatcheries and Conditioning - مدیر مرکز تخم‌گیری و شرطی‌سازی؛ در کتاب به‌تناوب‌گاه مدیر و گاه دی.اچ.سی. می‌آید.

حرف نمی‌زد لبهای پر و خوش‌ترکیبش آنها را می‌پوشانید. پیر بود یا جوان؟ سی‌ساله؟ پنجاه و پنج‌ساله؟ مشکل می‌شد گفت. و به‌هرصورت چنین سؤالی پیش نمی‌آمد، در این سال ثبات، ۶۳۲ ب. ف. ۱. اصلاً به‌خاطر کسی هم خطور نمی‌کرد که چنین سؤالی بکند.

دی.اچ.سی. گفت: «از همان ابتدا شروع می‌کنم.» و شاگردان مشتاق‌تر مقصود او را در دفترچه‌هایشان یادداشت کردند. از همان ابتدا شروع کنید. «اینها» دستش را تکان داد، «انکوباتورهاست.» و دری را که از جنس عایق بود باز کرد. لوله‌های آزمایش را که ردیف‌ردیف روی هم گذارده و شماره‌گذاری شده بود به‌آنها نشان داد و توضیح داد: «ذخیره یک هفته تخمک. در شرایط گرمای بدن نگهداری می‌شوند؛ در حالی‌که سلولهای جنسی را» در اینجا در دیگری را باز کرد، «به‌جای سی‌وهفت، باید در دمای سی‌وپنج درجه نگاه‌داشت. گرمای کامل بدن، سلولها را عقیم می‌کند.» قوچهایی که در ترموزن^۲ قرار دارند بره نمی‌آرند.

مدیر که همچنان به‌انکوباتورها تکیه داده بود، و در حالی‌که مدادها هم به‌طور ناخوانا روی کاغذ می‌دویدند، برایشان توصیفی کوتاه از روش جدید تلقیح کرد؛ البته نخست از اصول جراحی‌ای که بدین‌منظور صورت می‌گرفت، سخن گفت -«عمل جراحی‌ای که، قطع‌نظر از این‌که پاداشی معادل شش ماه حقوق دارد، داوطلبانه و به‌نفع اجتماع صورت می‌گیرد»؛ صحبتش را با اشاره به‌روشی که با آن تخمدانهای مجزا از ارگانسیم را زنده و به‌طور فعال در تکامل نگه می‌داشتند، ادامه داد؛ سخن را به‌بالاترین میزان گرما، شوری و غلظت کشاند؛ از محلولی حرف زد که تخمهای جداشده و رسیده را در آن نگه می‌داشتند؛ و نوجه‌هایش را به‌طرف میزهای کار برد و عملاً به‌آنها نشان داد که چگونه این محلول را از لوله‌های آزمایش می‌کشند؛ چگونه آن را قطره‌قطره روی اسلاید

۱. در متن A.F. که مخفف After-Ford (بعد از فورد) است و از این به‌بعد برای رعایت سیاق فارسی ب.ف. می‌گذاریم. ۲. Thermogene - گرمای طبیعی جسم.